



نقطۂ عطف

از نقطہ عطف راز رہی
بگیر نزد دست بی پستی

اشعار عارفانہ امام خمینی
(قدس سرہ)

و نامہ امی از آن حضرت بہ :

حجت الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی

فہرست مطالب

۹	مَن خوشنویسی نامہ حضرت امام خمینیؑ بہ نام زندہ میر
۴۶	توصیحات
۵۰	مَن نامہ بہ خط مبارک امام
	اشعار:
۵۷	ترجیع بند
۷۳	رباعیات

بدرستال

مجموعه حاضر نامه ای است از امام خمینی سلام الله علیه،

و اشعاری چند از سروده های منتشر شده آن عزیز، که به

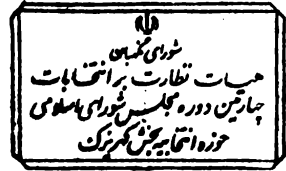
عاشقان و رهروان حضرتش تقدیم می گردد.

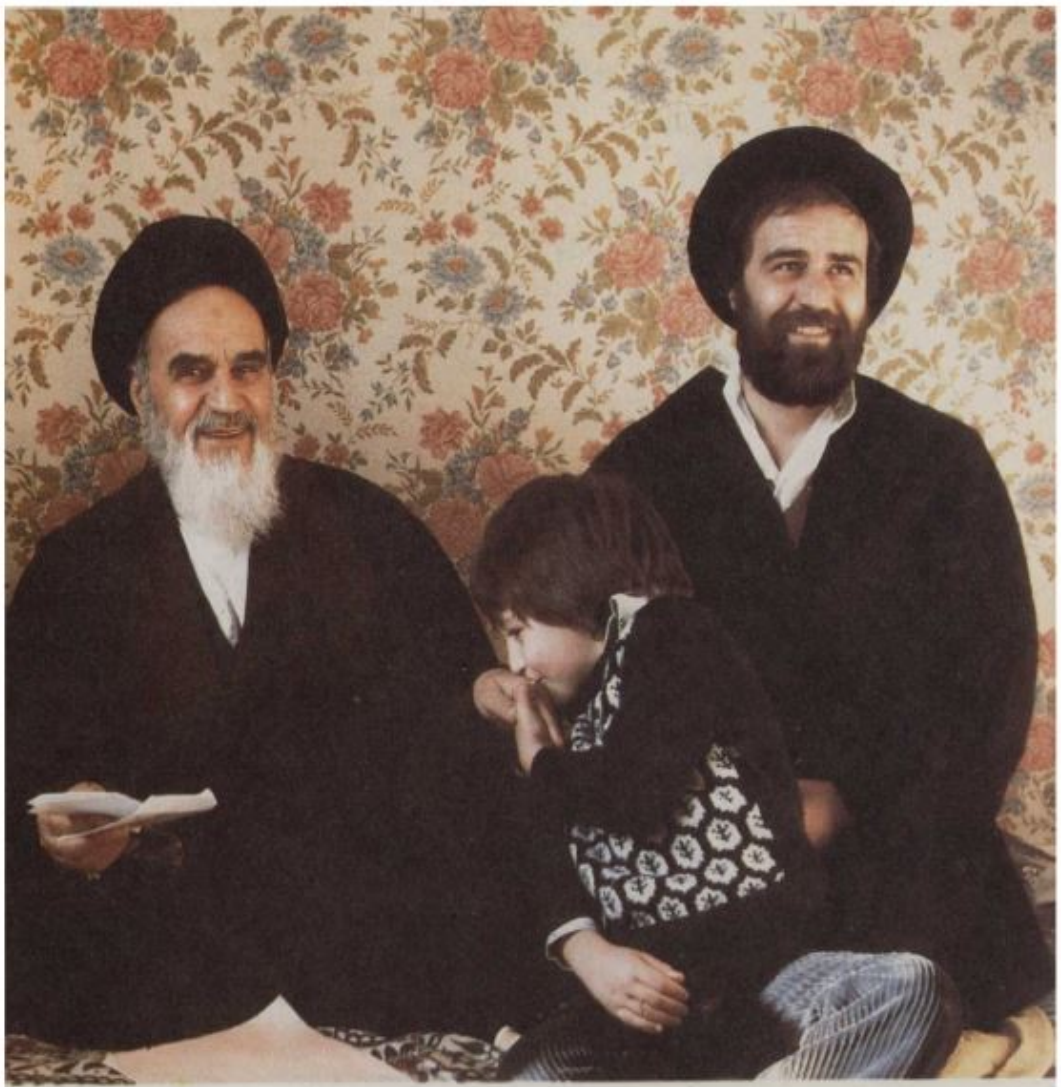
مؤلف: تنظیم نهضت آرا امام خمینی

۱
بسمه تعالی

مهندس نعلی پرویز و دکتر از زحمات خالصه جناب عالی
این کتاب بعنوان یادبود نعلی نعلی هم مکتوب در

موفق باشید
فصلی زاده





•

•

•

•

سید علی حسینی

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه‌ای است از پیری پدید فرسوده، که عمر خود را به شتی الفاظ و مفاتیح
 بیابان رساند، و زندگی خویش را در لاک خویشین بپاشید، و اکنون نفعهای
 آخرین آب آتشف از گذشته خود می‌کشد، به زنده جوانی که فرصت در زمان
 عباده و اصحابین و مکرر مانیدن خود را در تعلیق بوی که دام این ملکیت باشد
 فرزندم! اگر فرو دنیا و شیب و فرازان بی‌برعت می‌گذرد و حسرت
 چرخهای جان من در می‌شود، من این را چه

لا ط



تذکره ای به

ملاحظه کردم، و مطالعه در حال قشرهای مختلف، این نتیجه بدیدم
 که قشرهای قدیم و دور و نزدیک ای درونی و روانی و روحانی از سایر اقشار
 بیشتر آمال و آرزوهای زیاده‌ای که به آن رسیدند بسیار رنج آور و بسیار
 دین زمان که مازندگی می‌کنیم و دنیا گرفتار و قطب قدیم است رنج‌خدا بی که
 سران آن کشور بامیان مبتلا شدند و گوناگونی‌های آنسانی که هر یک از قطب و مقابل قطب
 دارند، فتنه‌های بی‌نهایت و گوناگون و گرفتاری‌های قشرهای متوسط و غیر
 نیت در فتنه‌های آنان یک فتنه‌های

رسید الی علی
رضی عنہ

بلکہ یک قابت جانگاہ است کہ میر یک بر آن ختمی شود
کوئی در مقابل میر یک یک اگرک درندہ بادمان بارود مدحای نیز آید و قصد شکار
اور اوارد و این پنج رقابت در عین اشارت از رو مندوف در مذکر قفہ بالحقبات
دیگر، لکن چہ بالا برو و جسمان اندازہ در دو پنج رقابت بالامی رود و آنچه باید چاہ
انسان با و آراش قلوب است و در یکی و دیگری از دنیا و تعلقات آن است کہ با کبر
و یاد ائمی خدای تعالی حاصل شود. اما آن کہ در صد و بر حبس با برنج
بہندہ بزرگی در علوم، حتی الہی ان

باد



شیخ ابی حمزه
زین العابدین

با قدرت و شهرت و ثروت، گوشه‌نشینی را برنج خود می‌کنند
و اربابان از قیود مادی که خود را از این دام آیین تا حدودی نجات داده اند و در دنیا

در سعادت و بهشت هستند.

و آن روزی که در زمان اصفهان به پوی قنار طاعت فرسار برای تنبیه

بود و در میان و حوره مادر بمقابله می‌بردند که حدود درین می‌آورد و چون

که طعمه‌مانی را حلالی می‌خورد و دیدیم که

گفت

تذکره الیوم

گفت: «میں گفتند عمامہ ابرو دار من زیر دہشتم و دادم دیگر کی کہ
 دو پیرین را بی خودش زور دالان هم نامم اخوردم و شدند نامش هم خدا تران است
 پیرم! من چنین حالی اگر بگویم بی ثمرات دیوی می هم باور کن و کس
 بیہات خصوصاً ارشاد من گرفتار رہ امہای! پس نفس خست
 پیرم! از من گذشتہ دیشب بن آوم و شب فیہ خصلتان: انحرص و طول الازل
 کمن توغت جوانی داری و قدرت ارادہ، امید است توانی را ہی بتی
 صاحبان باشی. آنچه بگویم بدان منعی نیست کہ
 خود را



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

خود را از خدمت به جامعۀ نمازشی و کوشش کثیر و نقل بر جنتی اندازی
که این اوصاف جاہلان تشنگ است باید و ایشان دکان دار سیرۀ بسیار عظام
صلی الله علی نبی و علیہ وسلم اجمعین و ائمة الطہارۃ علیہم السلام کہ سر آمد عارفان باشند و در میان
از هر قیدی بزد و ابلیس برباطت الہی در قیام آید و قوی علیہ حکومتیهای طاعتی
در غوغای زمان بوده و در اجراء عدالت در جهان رخسار برده و کوششها کرده اند
بہ باد سہامی و ہر دو اگر خیمہ بیا و لوس شوند و آستانہ باشیم آہ کشایان
خواہ بود من ارجح و کم ہم با مومنین
پس

تذکرہ الیہ

پیرم اذہ کو شکریری صوفیہ دین پین چن است نو
 پیکستن از رخ نمیران دواعال انکسیرهای آنها
 درود جابامعه وین شکل حکومت، سامه
 است چہ سابعاد زہدی کہ گرفتار دام اہلسی است وان دام
 او است چون خود بینی و خود خواہی غور و عجب و بزرگ بینی و تحیر تن اند و شکر چنی
 امثال آخف، اور از رخ دور بزرگ می کشاند و چہ سابعاد مصدی امور حکومت کہ با
 انکسیرہ الہی بعدن قرب حق نائل می شو، چون اود بی و سلیمان پیابہ
 علیہ السلام و بالار و لار چون بجا آید

صلی علیہ



بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

صلی الله علیه و آله و سلم و خلیفه جیش علی بن ابی طالب علیه السلام
و چون حضرت مهدی ارواحاً تعدیه الفاء در عصر حکومت جهانش پس از عین فانی
و حرمان، انگیخته است بهر قدر این یگانه را به یزید فطرت نزدیکتر باشد و از حجب حق حجب نورانی
بیدار شود و بسته زنده تا آنجا که سخن اروا بتگلی بر نهد و فرست
پیرم از زیر بار مسئولیت انسانی که خدمت جیش در صورت خدمت خلق است
شایخ الی ممکن که ماحت و مار شیطان در این میدان، کمر ز میدان
تاخت و مار در بین سولین و دست اندکاران

نب

تذکره الی یحییٰ

نیت دست و پایی بدست آوردن مقام حیر باشد چه مقام
 منوی و چه مادی من، به قدر آن که نمی خواهم به معارف الهی نزدیک شوم یا حدیث
 عباد الله غایم، که توجه به آن از شیطان است، چه رسد که گوشش برای بدست آوردن آن
 بکمال موعظه را را با دل و جان بشنود تا با هم توان بند پروردگار را حسی نماید
 «فَلْيَاغِثْكُمْ بَوَاحِدَةٍ أَنْ تَعُوذُوا بِمَنْ تَعُوذُونَ» «فِي الْوَسْطَةِ» «مِنْ أَمْرِ» «وَالْأَوَّلِ» «وَالْآخِرِ»
 قیام کند است هم در کارهای شخصی و نفس داری و هم در فعالیت های
 اجتماعی سعی کن در این راه

زول



تبیح الی تبیح فوق العالی

اول موقوف شوی که در روز کار جوانی آسان و موفقت آمیز است.
 میگردانند پرت پرت شوی که باید حساب زنی و یا عجب برگردی و این محتاج برادر و صاحب
 است. اگر با انگیزه الهی ملک جن و انس کسی باشد بلکه اگر بدست آورد، عارف باشد
 و اگر انگیزه انسانی و شیطانی باشد هر چه بدست آورد، اگر چه یک
 وزید در دنیا است و اگر انگیزه انسانی و در است و فاصله گرفته.
 تبیح باشد، بهمان اندازه از خداوند تعالی دور است و فاصله گرفته و
 سیم بسوره موبار که شرا مطالعه کن که گنجینه بیانی از معارف و
 تربیت در آن است و ارزش دارد که

زبان

تذیق الی بحیث
فی حق الی بحیث

مراتب آن است که تقوی عامه است و آن نیز از مخالفت احکام
ظاهر الی است و مربوط به اعمال غالبی است. این جنس از جمله «و لیس فی حق الی بحیث»
ظاهر الی است و مربوط به اعمال غالبی است. این جنس از جمله «و لیس فی حق الی بحیث»
تخذیر از پی آمده می اعمال است و شاید بر آن که آنچه عمل می کنیم خود آنها صوت
مناسب در شمع و دیگر وار می شوند و با خوانند رسید آیات و اخبار را و در این باره
آمده است. تفکر در همین امر و دل های بیدار را کفایت می کند بلکه دل های مستعد اید
می نماید ممکن است آهنگشای مراتب و دیگر مقامات بالا شود و ظاهر آن
است که امر به تقوی متکرر آید تا کمال باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مگر چه حال دیکر هم هست. و قوله: «إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» باز بخیز
 حدیث است بر این که اعمال شما از محضر حق تعالی پنهان نمی ماند و چه عالم مختص است
 ۲- ممکن است خطاب بکافی باشد که ایمان را قلب خوش رسانده اند چه بسا که
 انسان جب طاهر ایمان و اعتقاد و شهادتین داشته باشد لکن قلب او از آن بی خبر
 باشد؛ علم و اعتقاد و اصول خمسة داشته باشد؛ لکن این علم و ایمان بر قلبش رسیده باشد
 شاید عرواص مبین دیگران چنین باشند؛ بعضیهائی که از بعض مومنین
 صادقی شوند شائبه مبین است؛ اگر اول

بروز



بسم الله الرحمن الرحيم

بزرگوار و عاقبت بخیرانی آگاه باشد و ایمان آورد باشد به آن
صدور مصیبت و مافوقی بسیار بعد است و کسی که قلبش ایمان عیسی
گرایش به عیسی تعالی و ستایش از دیگران نگیرد و خوف و هراس از غیر او نخواهد داشت
پیرم ای کاش می بایستیم از رهنمای مار و او شایعه پانتهای دروغین
مارا حتی دیگرانی می کشی. اولاً باید بگویم بازده هستی و حرکت می کشی و نورانیت با شری
بازند انتقاد و تمسک و شایعه سازی علیه جناب ناید است به عقیده
زیاد و توقعات زورافزون و حادها

فرادان

شیخ الیوم

و اوان است. آن کس که فعالیت دارد و چه صدر صدرای خط
 باشد اگر نداند خواهان نمی تواند در بابش در بین خود یک عالم بزرگوار متقی را که
 تا به بایست خبر نمی رسید بود برای او خبر خیر و خوب نوع نمی گفتند تقریباً مورد عالم را علم
 و دیگران بود و چه بزرگان که توجه نفس را به شد و سستی و بیادوی - و لولیا چیز نیست
 به فاش پیدا کرد، مورد تهمت و اذیت شد و حادثه ها و عهده ها به جوش آمد و مادر
 حیات بود این مسائل نیز بود. و مانیا باید بدانی که ایمان و وحدت الاله
 و وحدت معبود و وحدت مشور، آنچه
 باید باشد



تذکره
نورانی

باید و شد قلبت زرسیده بکوشش کن کلمه یوحید را که برترین
 کلمه است و الاثرین جمله است از عقلت قلبت برسانی با که خط عقل هسان اعطایم
 برسانی است و این حال بر آن اگر با مجاهدت و یقین قلبت سود فایده و اثر پر
 است چه با بعضی از همین اصحاب برهان عقلی و استدلال فلسفی شیراز دیگران و در
 بلیس و نفس بیست می باشند (پای استدلال بیان چنین بود) و آنگاه این شد برهانی
 و عقلی بدین قدم روحانی و یسانی می شود که از عقل و معانی تمام قلبت
 و قلب باور کند آنچه را استدلال اثبات

عقلی

تذیبات الیوم

عقلی کرده است .
 پیرم ؛ مجاهد کن که دل انداخته بسیاری دشواری را بر جبهه اندانی بکنند
 خانه مسلمانان متعبد شبانه روزی چندین مرتبه بنامی خوانند و نماز سرشت را از وجود معارف
 الهی است ، و شبانه روزی چندین مرتبه « ایاک نعبد و ایاک نستعین » می گویند
 و عبادت و اعانت را حاضر خدا - در بیان - می کنند و لی غرض انسان حقی و خاصان
 خدا ، دیگران را برای خدمت نمودن و در وقت کثرتش می کنند و گاهی
 بالا را از آنچه برای معبود می کنند ، و از هر کس
 است



شیخ ابوالفتح
رضی الله عنه

استمدادی نمایند و استغاثت می جویند و هر خشن را بی رسیدن
به آمال شیطان تثبیت می نمایند و غفلت از قدرت حق دارند
بنابرین جهنم که مورد خطاب کسانی باشد که ایمان به قلب آنها رسیده باشد
امر به تقوی باین اجمال اول فرقت دارد این تقوی تقوی اعمالی است
نیت تقوی از توجه غیر است تقوی از استمداد و عبودیت غیر حق است تقوی از
راه دادن غیر اصل و علاقه قلب است تقوی از امکان استمداد غیر خدا
آخیری بینی همه مآول مثل مآلین است

در آنچه

شیخ الیومینی رضی اللہ عنہ

واجب باعث خوف من و توارش ایضا و دروغ پرستیهاست
 و آنچه بگویم در بابی از طبیعت و افکندن غرور و غیبت از این قیل است که باید از آن بپشت
 نمود و در این صورت مراد از او «لَا تُطِيعُوا أَهْلَ الْقُلُوبِ» است که در ملکوت
 صورتی و در فوق آن نیز صورتی دارد و خداوند بپشت خطرات قلب همه و این نیز
 به آن معنی نیست که دست از فعالیت بردارد و در آن مهمل یا راورد و از همه کس و همه چیز بیگانه
 کند و غفلت ایجاد کند که آن بخلاف سنت الهی و سیر عملی حضرت ابیہیم
 عظام و اولیاء کرام است با آن
 صواب است



تذکره الی علی

صدقات الله و سلامه برای مقاصد الهی و انسانی همه کوششهای
 لازم را می فرمودند اما پیش از آنکه کور و دلان را به اشتغال نظر با سبب و اریم بکلیه چیزها
 در این مقام که از مقامات معمولی امان است از او جل و عیلامی فرستند و شفقت بچیز
 را شفقت بید اخلقت می دیدند و یک فرق بین امان و دیگران همین است بین
 تو و اسال با نظر به خلق و شفقت از آنها، ارحم تعالی عن فلن تسیم و امان است
 راز را می دانستند چوب واقع، گرچه در صورت شفقت از برابر و سبب
 است و پیش آمد ما را را می دانستند

سرچ

تذکره ای به شیخ

گرچه دین هر دو ما غیر از آن است و از این جهت از پیش آمد ما هر چه
 هموار نباشد و در آنجا همان آمان کواری است.
 پدرم برای ما که از آن فایده «ابرار» عقب نشینیم یک نکته و نذر است آن
 چیزی است که بزرگترین شایسته در میان آن که در صد خود ساختن است خیل
 است. باید توجه کنیم که شایسته آمد ما در حق و بداندمان از حق و ما
 شایسته فکری ما نیست که بزرگترین و امم این است ما
 میل داریم که دیگران را کوی ما باشند

سجده



شیخ ابی یحییٰ
فرغانی

گرچه برای ما افعال شایسته و خوبیهای خیالی را صد خداوند
دهند و در مای نهفت و گرچه چش - برای ما باشد با صورت شکوئی و آید
از عیب جوئی نه، نه برای آن که نه با حق است، افسرده می شویم و اردت و ناله، نه برای آنکه
حق است، و فرحان می گردیم بلکه برای آنکه عیب من است و مع من نیست، است که
اینجا و آنجا و همه جا بر ما حکم است، اگر جوابی صحت این امر را دریابی، اگر امری که از تو
صادق می شود عین آن باشد و الا از آن اردگیری، خصوصاً آنها که بپا
نویسند صادر شود و مدح آن بیج او بر خیزد

پای تو

تذکره الی یحییٰ

برای تو مالوار است و بالاتر از آنکه اگر عیوب او را به صورت حق می آید
 در این صورت تصنیف این که دست شیطان و نفس بد را در کار است.
 پیرم! چه خوب است به خود تصنیف کنی و به باور خود بیاوری یک واقعت اگر چه
 مداحان و شامی ساجدان چه بگویند که انسان ای باک است برساند و از تهنید دور دور سازد.
 تاثیر شوئی حاصل نفس الوده ما، مایه بدبختیها و در افتادگی ما از پیکاه نفس حق
 جل جلاله برای ما صفا نفس خواهد بود و شاید عیب جوئیها و شایعه پراکنیها
 برای علاج معایب نفسانی ماسودمند باشد

کرب



تذیبات الیخ

که هست، همچون عمل خراجی در دما کی که موجب سلامت مریض می شود
 آئینکه با ناهای خود مارا از جراحی دوری کنند و سانی هستند که با دوستی خود با دوستی
 می کنند و آنان که پندارند با عیب گوئی و فحاشی و شایعه سازی به با دشمنی می نمایند
 هستند که عمل خود مارا اگر لایق باشیم اصلاح می کنند و صورت دشمنی به با دوستی می نمایند
 من و تو اگر این حقیقت را باور کنیم و حلیه های شیطانی و نفسانی بگذارند و افعیات
 را بطور که هستند ببینیم، آنگاه از مدح و تادیه جان و سانی ناجو بمان آنطور پند
 می شویم که امر و از عیب جوئی دشمنان

بشاید

شیخ الاسلام
فیضان اللمعه

و شایعه سازی بدخواهان؛ و عیب جوئی را آن گونه استقبال نمی
کنیم که امر و زاری می نماید و بگوید که هیچ شایسته خوانان را که از آنچه در کشید قلبت برسد از ما بماند
که امر و زاری می شوی و آتش قلب پیدای نمی آید که ما را از حقیقتها آزار دهد
و دروغ پردازها را راحت نمی شوی و آتش نجات مرمت فرماید
است. خداوند همه ما را از آن نجات مرمت فرماید
۳- احتمال دیگر آن است که خطاب اصحاب ایمان از خواص اهل معرفت و شفیقان
تمام ربوبیت و عاشقان جمال یلی باشد که با چشم قلب و معرفت باطن
همه موجودات اعلوّه حق می بینند

نورانه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نور الله در همه مرئی مشاهده می کنند کریمه «الله نور السموات والارض»
 را مشاهده معنوی کسید قلبی دریاچه اند - زفاف الله و انما کم این جمال امری تقوی
 باین طایفه از عشاق و خواص فرقت آباد می ران دارد و ممکن است تقوی از رویت
 کثرت باشد و سهو و مرئی و مرئی تقوی از توجبه غیب باشد هر چند صورت توجبه حق
 از خلق تقوی از «ما را رأیت شیئا الا رأیت الله قبله و معه بقعه» باشد که خود تمام
 عادی خلص اولیاء است که پای شی «در کار است تقوی از
 مشاهده «الله نور السموات والارض» باشد

نوری

تذیبات فی الجملہ

تخلص نامہ از لیکن دل تجلیات اسماء حق داده و عسای و بباخته
 حضرت اسماء تجلیات اسماء انان را از عید زانی با و خبر حلویت اسماء چیر
 شاید نمی نمایند در این جمال مرتبوی، اتقاء از رؤیت کثرت اسماء و حلویت
 رحمانی و بی و دیگر اسماء الله است، گوئی بابت انان می زند که از ارل با ابد کایت
 بشینیت، و سایر فقرات بی نسبت همین تعبیری شوند و از این که گشتند شاهد
 ۵- جامع ترین احتمالات آن است که
 شاید شهودی در کافیت فناء در «مطلق» است «لا هو الا هو» است.

نقی

تشیخ الیضیة فوق الیضیة

نظری چون «اموا» و «اقوا» و «نظرا» و «ماقدت» و «کذا»
 یعنی مطلقان محل شود و به مراتب آن حقایق، تند که الفاظ عموماً و موضوع برای
 معانی بی قید و مطلق از حد و حدود و احتمالات دیگری هم اگر باشد در این اجمال
 و از مراتب پایین است، بنابراین هر گروه و طایفه ای از مؤمنان این معنی شال
 می شود و صدای عین توان مطلق، تند و این مطلب آه گشای فهم بسیار از اخباری است
 که تطبیق آتایی را بر یک کرده بایک شخص نبوده اند که تو هم می شود خاص
 را و این کویت بلکه در صدای آتای صدای

پنج



تذیبات الی

خود را فراموش کند، یا کجوق تعالی او را بپوشی از نفس فرماید
 و در همه حال سابق، صادق است. و در حقیقت آن کس که خدا را و حضور او را
 را فراموش کند، فراموشی از حقین خویش میلا شود، یا شاید شود، بندگی خود را فراموش
 کند، از مقام عبودیت، فراموشی میلا شود، کسی که ندانند چنانست و کی است و چه طیف
 دارد و چه عاقبت؟ شیطان در او حلول نموده، به جای حقین او نشسته و شیطان حال
 و عصیان و طغیان است و اگر به خود نیاید و به یاقی برگردد و به همین حال
 و عصیان از این جهان منتقل شود شاید
 بدست



تذیبات الی

بصورت شیطان مطرود حق متالی در آید و بیعی دیگرش که به
معنی ترک باشد در نماز است زیرا اگر ترک اطاعت حق و ترک حق موجب شود که حق
اورا ترک کند و به خود او گذارد و عیالات خود را از او قطع نماید شک نیست که به خدا نینیا
و آخرت منتهی می شود و در اینجه نه بعضی می بینیم عای ای عدم اکیال یا نفسش
تا که شده است چه آنان علیهم السلام می دانستند پی آدمی این مصیبت ابد و ازاران
سیم به گمان را، هر چند کوچک نظرت باشد، سبک شمار
«و انظر الی متن عصیت» و با این نظر

کینان

تذکره الی

همه گمان بزرگ و بیهوده است. هیچ چیز منفرد و شهودی بر آن
و تعالی را که همه چیز را ذات و اگر رعایت رانیش از موجودات سرای عالم وجود
نقطه ای منتقطع شود اثری، حتی در انبیا و مریدین و ملائکه مقربین باقی نخواهد ماند چون
عالم جلوه رحمت او جل و علا است و رحمت رحانی او جل و علا بطور استمرار در آموهای
و تعبیر متغی نظام وجود است «و لا تکرار فی تحذیر جل و علا» و گاهی تعبیر شود از آن
بطور قنض علی بن ابی طالب است و در هر حال حضور او را نشانه او می کند
منفرد بر رحمت او و مباحث چنانچه پیش

نماز



شیخ الاسلام
میرزا محمد تقی

نیاید بپاشی و بفرستد شافعان علیهم السلام بپاشی که آنها
موزین الهی دارد و ما را از آفتابی خیریم بمطالعہ و ادعیه معصومین علیهم السلام و نور که از
آمان از خوف حق و عذاب و سرلوحه احکار و رفارت باشد، موههای نفسانی و شیطان
نفس آماره ما را بفرستد و می کشاند
بسم در بیگاه و نیال تحصیل دنیا، اگر چه حلال او باشد، مباش که حب دنیا، اگر چه
علاش باشد، در پیش خطای است چه خود حجاب بزرگ است و انسان
را ما چاره و نیای می کشد و بخوا

و باقی

تذکره اهل بیت

و با قدرت جوانی که حق داده است می توانی اولین قدم خراف
 را قطع کنی و گذاری بت دهرهای دیگر شدیدی که هر قدر می، قدحی و پیری دارد
 و هر کس هستی - گرچه کوچک - بنگارهای بزرگ و بزرگتران را می کشد بطوری که گمان
 بسیار بزرگ نیست انسان با خیراید بلکه گاهی اشخاص را برکات بعضی بزرگید که نمی
 و گاهی به اسطه شدت ظلمات و جابهای دنیوی، سنگین و معروف و معروف شدیدی
 من از خداوند تعالی صلوات می کنم که چشم دل نورانی حاصل
 خود روشن نماید و جابها را از پیش پیرا
 زانید



سید الی

و از قیود شیطانی و انسانی تجابت و دہما همچون پدرت پس از گذشت
 ایام جوانی و فساد رسیدن کھولت برگشته خویش تا شرف بخوری و دل ابر حق بنویسد
 کہ از یک پیش آمد و خشناک شوی و ارد بکمران دل و ارشد کنی تا از شرک خفی و اخی خود را
 بر بانی و سبائہ این آیات مآخروہ سائل پس شایست کہ این جانب احوال و مجال
 نیت کہ بہر چہ بر دارم
 بارالہا! اسکر از خود محسوس و فاعلی را منقطوم و حسن را
 احسن فرما و یکا سید ایدہ سیر بان و

ابن خلدون

رضی اللہ عنہ

این خانواده منتجب اہل بیت عصمت (ع) را با اعمالیات خاصہ خود
تربیت کن و از شر شیاطین درونی و برونی حفظ و سعادت دین اہل ایمان
و آخرت من آن است کہ در خدمت ابرہام، خصوصاً مادرت کہ بہ ہاتھما دارد و کوشش
کن و رضای آمان ابدت آور. و ہمک شد و لا و اجترأ و اضلوہ علی رسول اللہ

آلہ الاطهار و اللعن علی اعدائہم

تباہج ۱۷ شوال ۱۴۰۴ ۲۶ تیر ۱۴۰۲
روح اللہ الموسوی آیینی



«توصیحات»

- ۱- اشاره است به مضمون آیه شریفه: «الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»... آمان که ایمان آوردند و دلهاشان بایاد خدا آرام گیرد. «لَنْ يَأْخُذَ اللَّهُ بَآلَمِ الْإِنْسَانِ» - سوره رعد - آیه ۲۸
- ۲- فرزند آدم پیر می شود و (بهرمان) و وصلت در جوان می شود؛ حرص و آرزو پروری - الوافی ج ۳، فصل ۸۹ و بامانگی اختلاف لفظی در: انصالح ج ۱، ص ۷۳
- ۳- کسی که صبح کند (یعنی زندگی روزانه اش معنی کند)، و به مورسلانان اتمام نور و مسلمان نیست (از رسول الله ص) - اصول کافی ج ۳، ص ۲۳۸ کتاب الایمان و کفر، باب الایتمام با مومنین، حدیث ۱ و ۴، بامانگی اختلاف لفظی.
- ۴- مضمون روایات متعدده و راجع به آیهت فیت، با قیل روایت معروف «لَمَّا أَلْغَالُ بِالْأَسْمَاءِ» و «لَا مَعْلَ وَلَا بَيْتَهُ» و «... كُلُّ عَالٍ لَعَلَّ عَنْ بَيْتِهِ» - روایات «باب الیه» در اصول کافی کتاب الایمان و کفر و مدینه.
- ۵- اشاره به فرای از مناجات شعبانیه است: «وَأَزِلْ أَبْصَارَهُمْ بِأَنْبَاءِ نَظَرٍ، إِنَّكَ تَحْمِلُ خَرَقَ أَبْصَارِهِمْ خَبَرُ النَّوْزِ» چشم و لهامیان را به منفع نظر کردن به خودت روشن گردان تا دیدگان دل پرده های نور را بدر - بحار الانوار ج ۹، ص ۹۷
- ۶- بگو: به یک سخن پندتان جسم (دآن) این که دوتن دوتن و کت کت برای خدا قیام کنید... - سوره سبأ - آیه ۴۶
- ۷- ای آمان که ایمان آورده اید؛ از خدا پروا کنید بر کس بگرد برای فردای قیامت، چه پیش فرستاده و تقوای خدا پیش نازید، خدا بد آنچه انجام می دهید آگاه است - سوره ضحرا - آیه ۱۸

۸- از جمله آیات و روایات ذیل این معنی که اعمال صورتیست دارند و در عالم پس از مرگ ملازم عامل می باشند استفاده می شود:

«وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا» و آنچه عمل کردند را حاضر بینند» سوره کهف، آیه ۴۹، «يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ خَيْرًا» روزی که هر کس بر عمل خوبی که انجام داده حاضر شده بیند» سوره آل عمران، آیه ۳۰. «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا سَعْيُهُ» آدمی را نیست جز آنچه به کوشش انجام داده و کوشش او برودی (در قیامت، دیده خواهد شد) سوره نجم، آیه ۴۰. «يَوْمَ تَكُونُ الْأَنْفُسُ أَشْتَائِلًا لِّأَعْمَالِهِمْ فَمَنْ يَعْمَلْ شَيْئًا مِنْ خَيْرٍ يَرَهُ» یمن ثقل ذره شتر آیه - در آن روز (در قیامت) مردم به طور پرالنده بازگردند تا اعمالشان بدانسانشان داده شود پس هر کس بسنگینی ذره ای نیکی انجام دهد آن را می بیند و هر کس بسنگینی ذره ای بدی انجام دهد آن را خواهد دید» سوره زلزله آیات ۷، ۸ و ۹.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: چون مؤمن غسل قبر شود نماز طرف است و زکات سمت چپ و خواهد بود و سبک احسان، بر بالای او متذکر و صبر در جانبی دیگر خواهد بود، چون دو فرشته نامور سؤال بر او دارند صبر بر نماز و زکات احسان گوید، رفیق خود را دریابید. اگر نخواستید سن او را دریابیم - الصلوة کافی ۳/ ۱۴۳ (کتاب الایمان و الکفر، باب الصبر، حدیث ۸)

نیز از آن حضرت علیه السلام مروی است: چون مرده در قبر گذاشته شود شخصی نزد او شل شود و به او گوید ای فلان ما تن بودیم، یکی روزی تو بودی که با مرگت قطع شد، دیگری خانواده است که تو را گذاشته رفتند و من عمل هستم که که با تو مانده ام.... - بحار الانوار ۶/ ۲۶۵



۹- پای استدلالیان چوبین نبود پای چوبین سخت بی تکنین بود - ثنوی معنوی جستراول،

۱۰- خدا نور آسمانها و زمین است - سوره نور، آیه ۳۵

۱۱- خیری را ندیدم خیر آن که پیش از آن، با آن، و پس از آن خدا را دیدم - علم یقین ج ۱، ص ۴۹ (بانه اختلاف)

۱۲- او با شاست هر کجا باشید - سوره حدید، آیه ۴

۱۳- ربه سوی کسی کردم که آسمانها و زمین را آفرید - سوره انعام، آیه ۷۹

۱۴- اشاره به آیه شریفه «وَلَمْ نُنْزِلْ لَكَ الْقُدْرَةَ» که پیشتر از آن سخن رفت - سوره حشر، آیه ۱۸

۱۵- بماند آنهایی نباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا خودش آن را از یادشان برد، ایمان فاسد است - سوره حشر، آیه ۱۹

۱۶- از جمله در ادعیه متعددی که مولی کرام علیم است تعلیم فرموده اند آمده است: «لَا تَخْلِنِي إِلَى نَفْسِي - مرا به خودم نگذار» و «لَا تَخْلِنِي إِلَى نَفْسِي طَرَفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا - چشمم بر من زدن را مرا به خودم واگذار» (اصول کافی، کتاب الدعاء، بالقول عند الصباح والامساء، حدیث ۱۰ و باب الدعاء للکرب والهم، حدیث ۲۰ و باب دعوات مومنین و مومنین و حدیث ۱۵) و نیز امام زین العابدین علیه السلام در یکی از ادعیه عرض می کند: «وَنُظَرُ إِلَى جَسَدِي أُنُورِي فَانْكَرُ إِنَّ وَكَلْتَنِي إِلَى نَفْسِي عَجَزْتُ عَنْهَا وَلَمْ أَقْمِ مَا فِيْهِ صَلَاحُهَا - و تمام کارهایم بر ایاری ده که اگر مرا به خودم واگذاری بدانها قادر نخواهم بود و آنچه را که صلاح است تو نمی کرد» (صحیفه سجادیه، دعای ۲۲) و در دعای دیگر عرض می کند:

« وَلَا تَخْشَى الْخَوَافَ وَتَوَقَّيْ ... - مراه قدرت و نیروی خودم و اگذاار » (صحیفه سجادیه: دعای ۴۲).

۱۷- بگو چه کسی را نافرمانی کرده ای .

۱۸- مضمون روایتی است از امام سجاد علیه السلام : « حُبِّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ »، و روایتی از امام صادق

علیه السلام : « رَأْسُ كُلِّ خَطِيئَةٍ حُبُّ الدُّنْيَا » - اصول کافی، کتاب الایمان و الکفر، باب دَمِ الدُّنْيَا

و الزهد فیها، حدیث ۱۱ و باب حُبِّ الدُّنْيَا و بصر علیها، حدیث ۱ .



سید احمد علی

[illegible]

[illegible]

৫২

اگر با حوت یقین برب نرسد و اگرش از حوت چرب بپزند و با بران مع و دستمال سفیدی شستارند و در دلم آب گیسو فروخته باشند با دستمال بران جوین بود در اطباء این قسم برافه و سفید تیره چشم در خانه و آبانه میشد که از آن حقیر مع قلم برسد و شب بزرگ کند و اندر دستمال نبات مع که دست برسم و با کفن کرد و در اندر آب و با دستمال برافه و از آن مع شسته و در چندین مرتبه تا بخواند و باز در دست و از رویه و باز از انگشتان و در چندین مرتبه و اگر کفیه و اگر تسبیح بگویند و دعایات را حاضرند و در میان کفیه و فرمودن این دعا ها خدا بگوید و در دهانه و در دهان که فرشته است و اگر در دهان بر سر می کند و از هر کس بهتر و فرماید و بهشت می جویند و بهر طریقی بر سر این آیه ای که در پیشانی و پشت از عهد محمد دارند



[illegible]

والا من یجسسه تشریف به به یکم و جهت و غیره فخر و کرامت و در هر قدر از جمله حال حق مدبره باشد و در این قبیل
مربط بدین حق مدعی است و این سوال در بنظر این تقسیم برابر فردا که در ۸۸ حادث است به حق مدعی و دعوت
کثرت که صورت غایب کند و در عالم بکمر دارد

(۴) حال که گفته باین از فخر و ادب باشد که در هر حد بدین حق مدعی بکمال و حال حضرت دعوت مدکثرت
فصل پنجم که شسته اند و در حق مدعی است هر نفسی از شریعت و از هر که حق مداین مرد و کفر نیست از این دل
تجلیات الهی داده و نشان دهنده حضرت الهی است تجلیات الهی از آنرا از قریب و از دور و از هر حد و از هر حد
حق مداین حال امر تبیین نماید که در بدین کثرت الهی و دعوت و دعا و در هر حد و کثرت که با یکدیگر
که در از این تا به یک جمله شریعت و سایر فرائض بنابر این امر تبیین نماید و از این که کثرت است به روش و
دستور و رعایت و حق و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است

(۵) کما یجایز بین قوامت که در نفسی چون اسما و اقوال و افکار و آثار است که از این مطلقان هر حد و در هر حد و حق
ان حق است که از این تا به یک جمله شریعت و سایر فرائض بنابر این امر تبیین نماید و از این که کثرت است به روش و
دستور و رعایت و حق و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است

بدین سوال که ذکر شده که در هر حد و حق است و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است
که بر این پایه که در هر حد و حق است و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است
احتمال هاتمه است که تمیز این را به این نیست و قطعه بزرگ یک کلمه باشد و یکم و آن است که در این حق و وجهی که در
میست و چنانچه در هر حد و حق است و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است
فراوانی که با حق است و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است
فراوانی که بر این پایه که در هر حد و حق است و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است
چنانچه که در هر حد و حق است و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است
و اگر بنده نیاید و حق بر کند و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است و در هر حد و حق است





ترتیب بند

تغیله

غم را بکش برستان بیا از شود از هوا پرستان
ندم به پذیرد زمستی چون نفس صبور در دستان
درام ده گلر صفا بشو چون ابر بهار در کمان
تا بختی بهال ادشو بشنو خبر هزارستان
بردار چاله و فردون بر می زد کمان دستان
از نقطه عطف راز زمستی
برگیر در دوست جامی

اسفند ۱۳۶۷
رجب ۱۴۰۹



بند
غم را بشاید بی نشان
بند سوار هوا پرستان
آرام ده سحر صف آبش
چون آب عجب آلود نشان

ازین بند در مرستی
طفلی صبور درویشمان
بار خنجر چو سال او شد
شبنم خبر بر اردستان

بردار پیاله و سفر خوان بر می زد و کان و تنگ دستان

ای نقطه عطف راز هستی

بر گیر ز دوست جام هستی



مهرت چه شهر اشنایم	مهرت هم دعای کرام
فرماند هیچ عسقا تم	فرمان بر باد و غایم
از شهر کزنت نام و نسلم	بازیکه دور و دشت ایم
ست از قمع شراب بنایم	دور از بر باد و لرام
سازند دیری شقام	بازند رند بفرایم
ایم نغمه بر آید از رودانم	در جان و دل زبان و نام

در نقطه عطف راز هستی
برگیر رودت جام مسی



من شاهد شهر آشنایم من شایم و عاشق گدایم

فرمانده جبهه عاشقتانم ست ازت خجسته زنجارم
من مان برای به فایده دوزار بر بار و در بایم

از شهرت نام و نام سازنده در عاشقتانم
باجب دور و آشنایم باز من زند به نوایم

این غممه بر آید از روانم از جان دل زبان و نایم

ای نقطه عطف راه هستی

بر گیر ز دوست جام هستی



رازرت درون استم رازرت برودن ز عمر دینم
 مد زمره ی ثقیل است به قید زکار صلح و کینم
 مد جرکه طیر اسانم در حلقه نعلب زینم
 در دیب یثقیل چنانم در منظر سلطان چشمنم
 دل با خفه جلال یارم و در سته ز رودنه برینم
 با غمزه چشم سحرمداران بیزار کله از خور عینم
 مگریم بزبان به زبانم در جمیع زبان نازنینم
 از قند عطف راز هستی
 بر کمر رودت جام مستی



رازى است درون استينم رزمى است برون عقل دىسم

در مژه عايشان است در مژه عايشان چينم
بى قيد عارض كنيم بى قيد ساكن چينم

در كبريا ستم در بافته جمال بايا
در سلفه زينيم در ستم روضه بريا

با غم چشم كفن داران بيز راز حورينم
گويم به بان بى زبانه در جمع بان نمازينم

اى نقطه عطف رازشى

بر كمر ز دوست جامشى



بر خالت ز عاشقی ضعیف تر میخیزد ز دودت بگلبر
 اورا بپرا بخواه آورد تا تو کند برت پرر
 ز عشق کمر شکن مجوید تا از زکند دگر فقیر
 در دیر صفت از زبانر روز دور در دیرت میر
 میان ز جگر تبارز جگر گشته هست بر زبیر
 با مشوه بگو بجمع یاران آهسته دل یک با دیر
 در فتنه عطف دارد هستی
 بر گیر دودت جام منی



برخاست ز عاشقی صغیری می خواست ز دوست دیگری

اورا به شد اجنه آلود در دین صفت از نیابی
تا تو بکشد بدست پیری از دور که دلبرش پیری

از عشق در سخن گوید نیامده جای افتخار است
تا زنده کند دلش پیری جای نه است و سبزی

باعشوه بگو به جمع یاران ایسته و یک با لری

ای نقطه عطف راز هستی

بر گیر ز دوست جام هستی



[illegible]



ای صوتِ سَایِ آسمانی ای رفردایِ جِبادوانی

ای شکوهِ عشقِ عیشی ای مونسِ صفتِ عیشی
ای مرشدِ خاطرِ نجیبانی از جِبلِ طوره طورِ لامکانی

ای جِبلِ کمالِ انارحی ای صیقلِ شجرِ طهورِ نازی
عیشِ مریضِ جیبانی در پیرِ پیرِ پیرانی

بر کویِ به عشقِ سدا لاهوت در جمعِ قلمِ درانِ فانی

ای نقطهٔ عطفِ رازِ هستی
بر کمرِ دوستِ جامِ هستی



91



ای دورم سای پور آزر نا دیده افول حق ز منظر

ای مارشدن شد بدو سلام از نو آرد
از چیده سخن در دل آرد شد بهر غلبه در آن منور

بردار حجاب بار بار نبای خشن چو سخن مصلو
از نطقه شست چو چرخ نهید در جهان چو سخن معطر

برگوش دل و روان درویش برگوی به صد زبان مکرر

ای نقطه عطف راه هستی

برگیرز دوست جام هستی



[illegible]

میں نے اس کی طرف اشارہ کیا۔
 وہ نے اس کی طرف اشارہ کیا۔
 وہ نے اس کی طرف اشارہ کیا۔
 وہ نے اس کی طرف اشارہ کیا۔

[illegible]

۱- مع بودار جهان گامی
رفتار می خردان

فرار زنده عشق دستی
بر پاک دامن مرده لبش
از نقطه



در سلفه سالکان درویش زندان صبور دور اندیش

را به بختان جام آب
آن می زد و گمان ناز و جوش

درد راه رسیدن به دلدا
بکجا نه بود و نشانی

در حلقه زاهدان می نوش
در صورت عالمان کیش

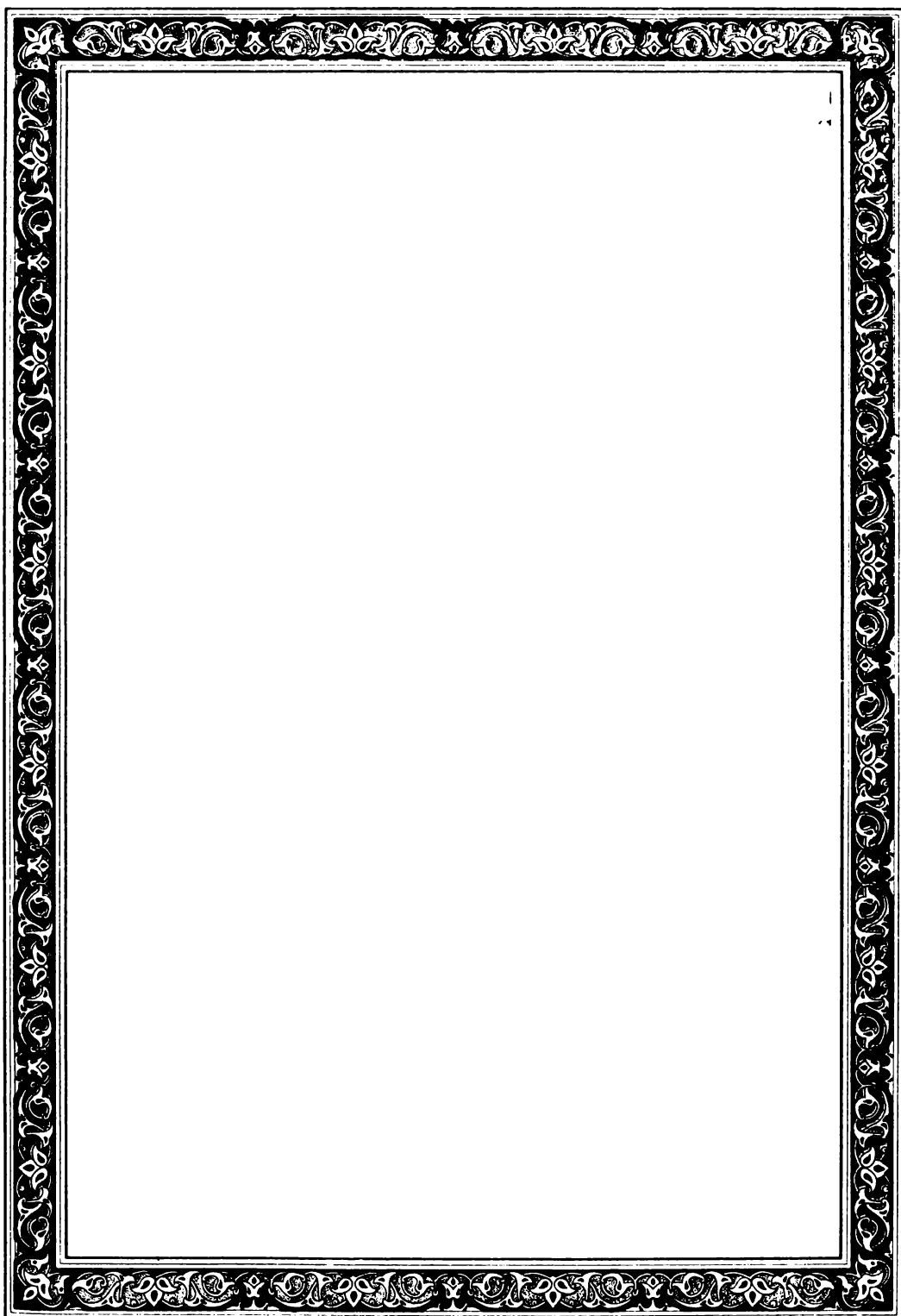
فارغ بود از حجاب آن جامی
در خلوت می خوان و درش

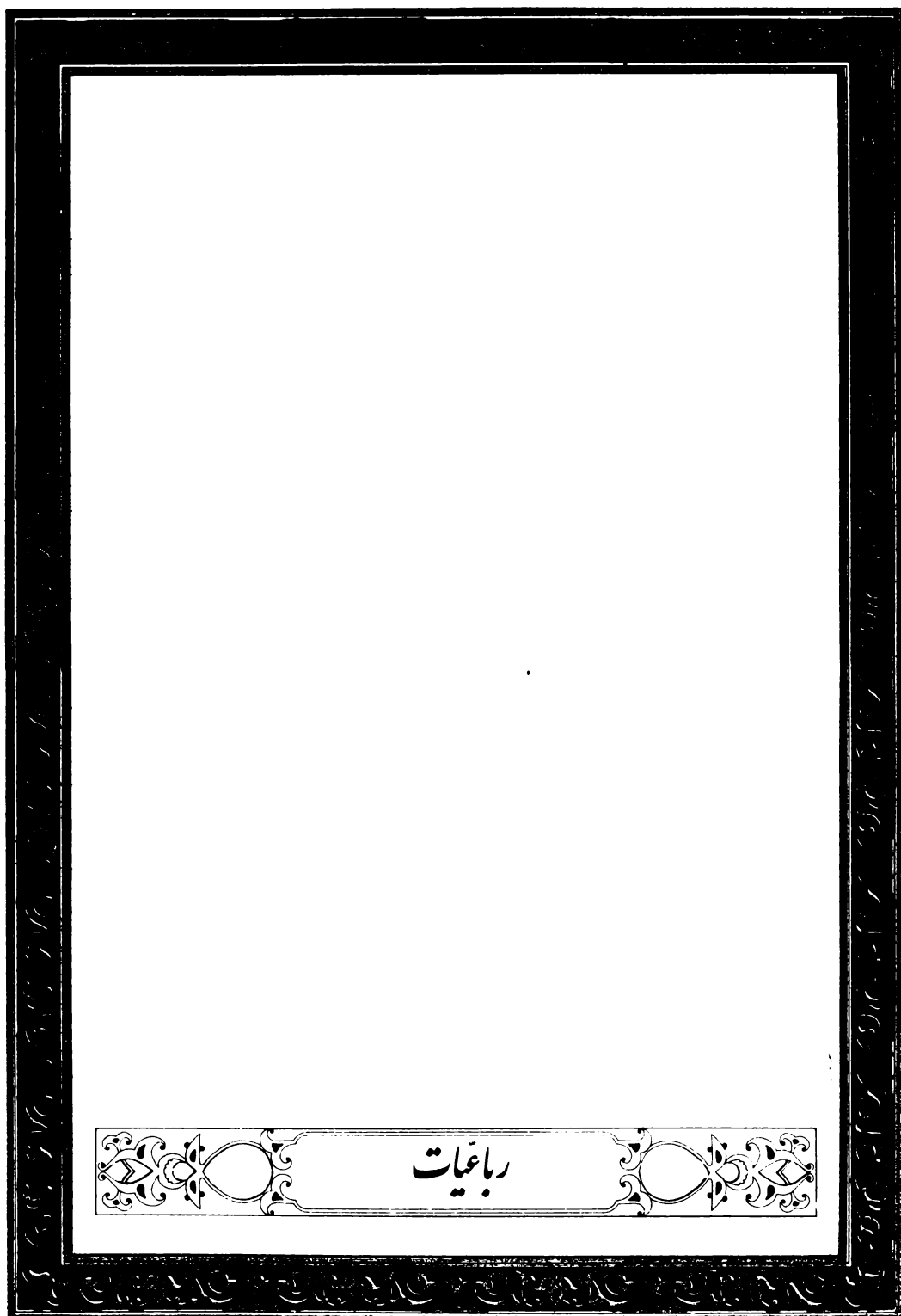
فریاد ز در عشق و مستی بر پاک دلان مرده پیش

ای نقطه عطف راز هستی

بر کبر ز دست جام هستی







سہ ماہ

بر باد نہ نفع رخ زیاں توام دبا خد قات رخ توام
انگشتہ ام از فرات ارد بر من بر گیر حباب من کہ رسوا توام

گر بر سر کو تو نباشم حکیم گر والدہ دور تو نباشم حکیم
در جان جهان با تو تو ای گر بستہ دور تو نباشم حکیم

پروانه شمع رخ زیبای توام
دلباخته قامت رخسای توام

آشفته ام از فرقت ای دلبر خن
گرچه ز سوای توام

گرچه حجاب من که ز سوای توام
گرچه کوی تو نباشم حکیم
گرچه بر سر کوی تو نباشم حکیم
گرچه والد بروی تو نباشم حکیم

ای جان جهان بهار موسی تو ای
گرچه بهر موسی تو نباشم حکیم



بیدان نظر که سید اندر تویم جلانه رقیه هر فرخنده تویم
 نگه زنان رود سر محبوب گنم ز غرقه بردن آیم و در دیر تویم

در محضر درستی بجز بار تو نیست آرزو نه باشد که از آرزو تو نیست
 شیرین لب و شیرین خط و شیرین گفتار آن کجاست که با این همه فریاد تو نیست

یاران نظری که نیک اندیش شوم
بیگانه ز قید هستی خویش شوم

تکبیر زمان روسوی محبوب کنم
از حلقه برون آیم و درویش شوم

در محفل دوستان بجز یاد تو نیست
آزاده نباشد مگر آنکه آزاد تو نیست

شیرین لب و شیرین خط و شیرین گفتار
آن کجاست که با این همه نماند تو نیست



اگر دست عشق تو در چاهیم هم دریا در فغ تو داغداریم هم
که دود کفر یا بند بر سر ما را ده کس غم تو با داریم هم

در هیچ دلی نیست یکر تو بهر سر ما ما بنجد بغیر تو داد بر سر
که نیست که عشق تو ندارد در دل باشد که بفرماد دل ما بر سر

ای دوست عشق تو دچاریم
 در یاد رخ تو داخداریم
 گر دور کنی یا بس زبری مارا
 در کوی غم تو پایداریم
 در هیچ دلی نیست جبر تو هوسی
 مارا نبود بجز تو داری
 کس نیست که عشق تو ندارد دل
 باشد که بجز یاد دل ما بری



در دوست به بین حال زار را دین جان بدو به بیمار
تا که در دهر خود بروم نیده جان بسنه گیر زار ما

آن دل که بیاد تو باشد دل نیت تبر که بهشت نطفه فرزند
تو که کس که نرسد بهر کس تو راه از زن که به نرسد عادت

ای دوست بین حال دل زار مرا
دین جان بلا دید بهیار مرا

تا کی در وصل خود برویم بندی
جانماند دیکه آزار مرا
آن دل که بیاد تو نباشد دل نیت
قبحی که بقیت نطق خبر گل نیت

آن کس که ندارد بس کوی تورا
از زندگی بی اثرش حاصل نیت



ایره رقی قیده نمانم باشه یاد تو کوه لشت رازم باشه
 دزد هر دو جهان بر منم ز سر نیاز لاکو شسته چشمت به نیازم باشه

اسیر بیابانم نه پر کن عالم ده و دیرانه نه پر کن
 دزد دشت معتز یار را آوازی نه جلد در این سله هر کس پر کن

ابدوی تو قبله نمازم باشد
یاد تو گره گشای رازم باشد

از هر دو جهان بر یکم ز روی نیاز
گر گوشه خیمت بنیازم باشد

ی پیرو یابحق من پیروی کن
عالم ده دویانه زنجیری کن

از دانش و عقل یار یار توان نیست
از جمل در این راه مددگیری کن



طوطی قصه دلافت مرغان بزرگ
در سددم ز زلفت سیلان بزرگ
فرا دنیاده ابرو شیرین گشتی
یا سر نشه رودم ز سیلان بزرگ

ارزیده یشتان نهان که بودی
فرزانه نام جدا از جان که بودی
طوفان غمت ریشه هرگز کنه
یادآور بریده از روان که بودی

طوطی صفتی دلاف عرفان بزنی
ای مُردم از تخت بُدیان بزنی

فرمودندید ای و شیرین کشتی
پایِ زشتی و دم زبُیان بزنی

از دیدۀ عاشقان نعلان کی بودی
فرزادۀ من جب از جان کی بودی

طوفان غمت ریشۀ هستی بکند
یار تو بیدۀ از روان کی بودی



در سیر خرابات دل آباد کن نه بند که خویش را زادم کن
 شمر بجز لذت دین اورنج بود شمر بجز دار زردلم شدم کن

ده صغیر دست نیت فرود ددی ده حلقه صوفیان نه لذت نفی
 که شاد در غم سیل بر بردن شو اینجا آسمان نیست نه شاد نفی

ای سپید خرابات دل آبادم کن
 از بندگی خویش آزارم کن
 شادی جبهه از دیدن او رنج بود
 شادی بزادای از دلم شادم کن
 در محفل دوست نیست جز دود و دمی
 در حلقه صوفیان نه لاله زبانی
 گر شادی و غم میطلبی بیرون شو
 اینجا توان یافت نه شادی نه غمی



یارب نظر ز با کجا زانم ده نظر کن دره بر تو زانم ده
نزد من وفا تو هم باز دمان مجنون کن وفا طر پریشانم ده

ارادت مدد ما که میر می کنی طاعت بکنا در زده خیر کنی
فارغ ز تو نه دهن در دهن یار طلیع دور بر بر کنی

بارب نظری ز پاکب از انم ده
نظفی کن و ره بدلو از انم ده

از مدرسه و خاتم باز رمان
مجنون کن و خاطر پیش انم ده
ای دوست مددنا که سیری میکنم
طاعت بکناری زده خیری میکنم

فارغ ز توبی و نسی و سینه و علن
باری طلبم روی بدیری میکنم



مرست زیاده تر خواهم گشتن
 به هر طرفی که تر خواهم گشتن
 نه هرگز گریزانم و از مرست
 نه شاد و نه دانا و خواهم گشتن

این را بگریه و ستم بنا
 بر خستیم و زن کن از ما که
 مرست زیاده استم بنا
 در دین خود هر آنچه استم بنا

سرت زباده تو خواهم گشتن
بی هوش فتاده تو خواهم گشتن

از هوش گریز انجم و ازستی ست
تا شاد ز داده تو خواهم گشتن

بشپاری من بگیر و مستم بنما
سرت زباده استم بنما

بختیم و ندون کن از راه کرم
در دیده خود آید چه مستم بنما



آزاده که عیشِ جالت گشتم دیوانه ز در پست گشتم
دیدم نبود در دجهان فرزگر بچند ستم و غرقِ کالت گشتم

ارغند بگشرد دل دیوانه من از نور خست چراغِ کالت نه من
بردار حجاب از زبان تا یابد راهی نطفه تو چشمِ بیگانه من

آرزو که عاشق جااست ^{شتم}
 دیوانه روی بی ثبات ^{شتم}
 دیدم نبود در دوجبان جز تو کسی
 بخود شدم و غرق کمال ^{شتم}
 ای غفده گشای دل دیوانه بین
 ای نور زخمت چراغ کاشانه بین
 بدار حجاب از میان تا یابد
 رابی بزخ تو چشم بگلانه بین



ما مضور در دقه اناتج نه نادیر جمال دوست غوغا مکنی
دککن حیر فدر خود چون کر تا جلدی کنه جلال ادب در نه

تا جلدی ادب جلال را دککنه تا صغی تو را در غوغا شککنه
پوسته فلاسین ترانه شونز فانی شلا خود از تو شککنه

تانصوری لاف انا تھی اپنے
 ناویدہ جال دوست غوغا کئے
 دکن کچن جیل خودی خود چون کھوئے
 تاجبلوہ کند جال او بی ارئے
 تاجبلوہ او جبال را دک کند
 تاصق تو را ز خویش شک کند
 پیوستہ خطاب تن ترانی شنوی
 فانی شو تا خود از تو شک کند

اسفند ۱۳۶۳

جمادی الآخر ۱۴۰۵



مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی منتشر کرده است :

- ۱- سبوی عشق (مجموعه شعر)
- ۲- باده عشق (نامه عرفانی و مجموعه شعر)
- ۳- ره عشق (نامه عرفانی)
- ۴- منشور روحانیت (پیام حضرت امام به روحانیون)
- ۵- ستر الصلوة (معراج الیائیکین و صلوة العارفين)
- ۶- ساغر مبینائی (یادبود اولین شب شرفیقه در سوگ حضرت امام)
- ۷- نقطه عطف (نامه عرفانی و مجموعه شعر)
- ۸- سوگنامه (اشعار شاعران معاصر در سوگ حضرت امام خمینی سلام الله علیه)

در دست چاپ :

- ۱- آداب الصلوة
- ۲- ترجمه وصیت نامه حضرت امام به سیزده زبان
- ۳- شرح نامه حضرت امام به کور باجهت
- ۴- اسم تشار در وصیت امام و رعیم اکبر

